

گزیده ای از دروس شرح نمط نهم اشارات و تنبیهاات ابن سینا

از علامه حسن زاده آملی

(با تلخیص)

قسمت اول

ابن سینا در این نمط می خواهد به احوال اهل کمال و کیفیت ترقی آنان در مدارج سعادت و اموری که در طی درجات عارض آنها می شود سخن گوید . این مقامات که در این نمط بیان می فرماید ، مربوط به عرفان عملی است . یعنی : به عقل و برهان و قیاس بدست نمی آید و با سیر و سلوک ، به سعی باطن ، تصفیه خاطر ، تجرید فکر و تنزیه نفس ، با این جور چیزها باید به آن دست یافت .

مطالبی که او در این کتاب نوشته به این صورت است که این بزرگوار خودش به راه افتاده ، چیزهایی نصیبش شده که آنها را پیاده کرده و در واقع گزارش از حال شخصی خودش می دهد . شما نباید این حالات را برای خودتان ملاک قرار دهید و انتظار داشته باشید به همان نحوه که برای آنها پیاده شده است برای شما هم پیاده شود . این امور نمی تواند تحت ضابطه ای قابل جمع قرار گیرند . چون مزاج ها مختلف است . انسانها بر وفق نظم ، قابلیت و استعدادشان ، از عالم ملکوت و عالم بالا ، یعنی از روحانیت و خزانه ربوبی خویش ، فیوضاتی عایدشان می شود . لذا امکان ندارد که اینها را تحت ضابطه ای در آورد . نباید مطالب کتابها را ملاک قرار دهیم تا رهن شود و گرفتاری پیش آید .

عارفان یک فرمایش بسیار شریف و سنگین دارند که اینها را مردم کارکشته و کار آزموده می فهمند . مقام ، حال ، سراج و غیره . سراج یعنی آزاد بودن به طوری که برای خداوند تکلیف تعیین نکنی تا آن خواستن رهننت باشد . این طور خواستن ها ، خواستن عرفان برای آثار آن است و برای اغراض خاصه شخصی خودش است .

مقامات اختصاصی اهل عرفان :

عارفان مقاماتی دارند که در غیر آنها یافت نمی شود و اکثر مردم آنها را مجنون و دیوانه می پندارند و حال آن که اینها دیوانه نیستند . آن حضور ، اینها را خاموش کرده و اختیار چانه خود را دارند و هرزه گو و هرزه خوار نیستند . عارفان یکپارچه وقار ، سکینه ، حضور و مراقبتند ، قدر خودشان را می شناسند . البته از دیگران فاصله می گیرند ، نه اینکه از آنها جدا بشوند . بله ! هم در میان آنها هستند و هم نیستند ! خیلی کم حرفند ، اما وقتی به حرف آمدند ، می بینید یک جمله آنها یک کتاب است .

حقایق مخفی :

کس دیگری جز عارفان به این امور دست نمی یابد . گاهی حالاتی از ایشان صادر و ظاهر می شود تا دیگران هم چیزکی بفهمند و ببینند ، ولكن اینها هیچ دلالت از آن حقیقت باطن ایشان نمی کند . انسان عاقل این امور را بزرگ می شمارد و می گوید : خوشا به حالش که به این مقامات دست یافته است !

تعلق به ملأ اعلی :

یکی از دستوراتی که در ابتدا به نفوس مستعد می دادند این بود که شبها مُسَبِّحات ششگانه را بخوانند . در کافی آمده است پیامبر شبها برنامه اش این بوده است که سوره های مسبحات را پیش از خواب و استراحتش می خواند . مسبحات سوره های هستند که با سَبَّحْ ، یُسَبِّحْ ، سَبِّحْ (ماضی مضارع و امر) شروع شده باشند و شامل سوره اسراء که با سبحان الذی شروع شده است نمی شود . آن شش سوره عبارتند از : حدید ، حشر ، صف ، جمعه ، تغابن و سوره اعلی . آقایان اهل الله به خوبی می دانند که راه این است و بس .

مشاهدات و ابتهاجات غیر قابل تصور :

این نفوس بر اثر استیلا و قدرت وجودی به کجا می رسند؟! هر کس هر چه یافته است ، برای خودش دارد . مشاهدات ، حالات و مقامات او برای خودش است . همه اینها اسرار است و اینها را نمی شود گفت .

اندرز :

اگر این طور بود که به صرف کتاب می شد به جایی رسید ، این آقایان کتاب فروش ها باید اَعْلَمَ مَنْ فِي الارض باشند . زنده باید از زنده استفاده نماید . باید در کلاس درس حضور یافت و از محضر اساتید استفاده برد . طرز نگاه استاد و اشاراتش همه دارای پیام است .

انسان باید نفس قوی پیدا بکند ، آن وقت برای نفس ، استیلائی نسبت به بدنش و ماده کاینات فراهم می شود که از شخص ، تصرف و خوارق عادات و کرامات و معجزات صادر می شود . « ره چنان رو که رهروان رفتند . » آدم باید هم ملأ بشود ، هم زحمت بکشد ، هم قرآن بفهمد ، هم روایت بفهمد ، هم مرد تحقیق بشود و هم خودش را پاک نگه

دارد ، هم شب داشته باشد و هم حضور و مراقبت . یک وقتی خدای ناخواسته فکر هایی به سرتان نزند . مثلاً نباید فصل هایی پیش بیاید که آدم هنوز بار و محصول ندارد و سرمایه نگرفته و به حل رموز دست نیافته است ، اقدام به کارهایی نکند . چون چنین مسائلی پیش می آید .

داستان سلامان و ابسال :

ابن سینا می فرماید : هرگاه داستان سلامان و ابسال به گوش تو خورد و برایت بیان شد ، بدان که سلامان ضرب المثلی است برای نفس تو و ابسال ضرب المثلی است برای بیان درجه تو در عرفان ، اگر از اهل معرفت باشی .

و اما داستان :

سلامان و ابسال دو برادر بودند که سلامان برادر بزرگ و ابسال برادر کوچک بود و زیر نظر برادر بزرگ تربیت شده بود . ابسال خوش قیافه ، خردمند ، مؤدب ، دانشمند ، پاکدامن و شجاع بود و زن سلامان دلباخته و عاشق او شد و به سلامان گفت : ابسال را با اهل و خانواده خود یکی کن تا میان بچه های ما باشد و بچه ها از او چیزها یاد بگیرند . سلامان حکم کرد که ابسال چنین باشد . ابسال حرف برادر را قبول نکرد . سلامان گفت : همسر من به منزله مادر توست و برای تو این همه زحمت کشیده و بزرگت نموده و به تربیت تو پرداخته ، و حالا تو به رشد رسیده ای و وقتش است که فرزندان من از تو استفاده کنند .

بالاخره ابسال پیشنهاد برادر را پذیرفت و به جمع خانواده آنها پیوست . همسر سلامان خیلی او را گرمی داشت تا این که روزی در خلوت راز دلش را با او در میان گذاشت و اظهار عشق نمود . ولی ابسال در خواست او را نپذیرفت و گفت : من هرگز چنین کاری نمی کنم ؛ چون عفیف و پاکدامن بود . زن دانست که از این طریق نمی تواند ابسال را به چنگ بیاورد ، لذا حيله دیگری اندیشید و به شوهرش گفت : خواهرم را به همسری ابسال در آور . به هر حال ، آن زن به خواهرش گفت : چنین نیست که ما دست و پا کردیم تا تو با او ازدواج کنی و او تنها برای تو باشد ، بلکه من هم با تو شریک و سهیم هستم . سپس پیش ابسال رفت و برای او حيله ای بکار برد و گفت : خواهرم دوشیزه و شرمگین و با حیاست و نباید در روز به خانه او در آیی و با او حرف بزنی تا کم کم انس بگیرد ؛ چون خواهرم خیلی خجالتی است . همه اینها زمینه چینی و حيله همسر سلامان است . به هر حال شب زفاف فرار رسید و همسر سلامان زمینه چینی لازم را کرده بود . همین که

ابسال داخل حجله عروسی شد ، آن زن توطئه گر نتوانست خودداری کند ، لذا به سرعت سینه خود را به سینه ابسال چسباند . ابسال عاقل زرنگ از این حرکت زن به شک افتاد و با خود گفت : آیا این همان دختر باکره و با شرم و حیاست ؟ خواهرش او را چنین معرفی کرده بود ! ولی حرکت او نشانگر آن است که او زیاد هم اهل شرم و حیا نیست و رفتار و حرکاتش مثل یک زن شوهر دیده است !

ذهن ابسال را همین مسائل به خود مشغول ساخته بود که در این هنگام آسمان را ابر تیره ای فرا گرفت و ناگهان از آن ابر تیره برقی درخشید و همه جا روشن شد . ابسال در پرتو آن ، چهره آن زن را دید و او را از جایش برکند و از خود دور ساخت و از خوابگاه بیرون آمد و پیش برادرش سلامان رفت و گفت : می خواهم همه سرزمین ها را برای فتح کنم و من در خود توان چنین کاری را می بینم . آنگاه ابسال با لشکر خود برای فتح سرزمین ها حرکت کرد و با ملتها درگیر شد و با آنان جنگید و پیروز گشت و بدون هیچ منتی همه سرزمین ها از دریا ، خشکی ، غرب و شرق را برای برادرش فتح نمود و سلامان اولین ذی قرنینی است که همه کره خاکی را زیر سیطره خود درآورد . البته فتح این همه سرزمین خیلی طول کشید . سپس ابسال پیش برادرش سلامان برگشته و بشارت تصرف این همه عوالم را به او داد .

ابسال می پنداشت که آن زن به خاطر این کشور گشایی طولانی و فاصله زیاد ، او را فراموش نموده است و آن کارها از او سر نمی زند ولی آن زن دست بردار نبود . زن دوباره قصد کرد خود را به آغوش ابسال بیندازد ولی باز ابسال ابا کرده و مخالفت ورزید . در این اوضاع بود که دشمن قصد فتح سرزمین سلامان را نمود و سلامان ، ابسال را برای سرکوبی آنان فرستاد . همسر سلامان ، سرداران لشکر را خواست و به آنها گفت که ابسال را در میدان جنگ تنها بگذارید تا به دست دشمن بیفتد و بمیرد و مقداری مال به سرداران لشکر بخشید و آنان چنین کردند . نقشه آن زن عملی شد و دشمنان بر او چیره شدند و ابسال زخم خورده شد و خون زیادی از او رفت ، ولی نمرود هر چند سرداران لشکرش چنان پنداشتند که او مرده است .

دشمنان پنداشتند که ابسال مرده است لذا او را به حال خود واگذاشتند و رفتند . یکی از حیوانات وحشی بیابان او را شیر داد . این حیوان وحشی سر پستان را به دهان ابسال گذاشت زیرا ابسال به قدری بی حال شده بود که خودش نمی توانست سر پستان را بگیرد و به دهان خود بگذارد . ابسال از شیر آن تغذیه نمود و افاقه حاصل شد و نشاط و شادمانگی یافت و پیش سلامان بازگشت . دید که دشمن برادرش را احاطه کرده و خوارش نموده است و سلامان هم از نبود ابسال خیلی غمگین است . ابسال لشکر خود را

فرماندهی کرد و اسباب جنگی فراهم نمود . ابرسال دشمنان را جدا کرده و تار و مارشان نمود و بیشتر آنان را اسیر کرد و پادشاهی را برای برادرش آراست و برقرار ساخت . آن گاه آن زن با دو تن دیگر یعنی آشپز و پیشخدمت که غذا می آورد ، همدست شد و به آن دو پولی بخشید ؛ آنها هم ابرسال را به دستور او مسموم نمودند و ابرسال مُرد .

سلامان از مرگ برادرش ابرسال اندوهگین گشت و از سلطنت کناره گیری کرد و مَسند پادشاهی را به یکی از نزدیکان خود واگذار کرد و به مناجات با خدا پرداخت . در این هنگام حقیقت مطلب به صورت الهام بر او آشکار شد ، پس سلامان همسر ، آشپز و پیش خدمت را از آن سمّی که به برادرش نوشانده بودند ، نوشاند و هر سه آنها به درک واصل شدند .